

۱۶
آموزش سوداگران - سطح یک
پیش دبستانی و دوره اول دبستان



علف دادم، شیر گرفتم...



نویسنده: نانی هاگروچین

مترجم: سودابه فرخنده



فشی شده
تألیف: نانی هاگروچین
ترجمه: سودابه فرخنده



Scanned with CamScanner



در یک روز خوب
دوباهی در جنگلی بزرگ قدم می زد.



وقتی به آن طرف جنگل رسید حسابی تشنه شده بود.



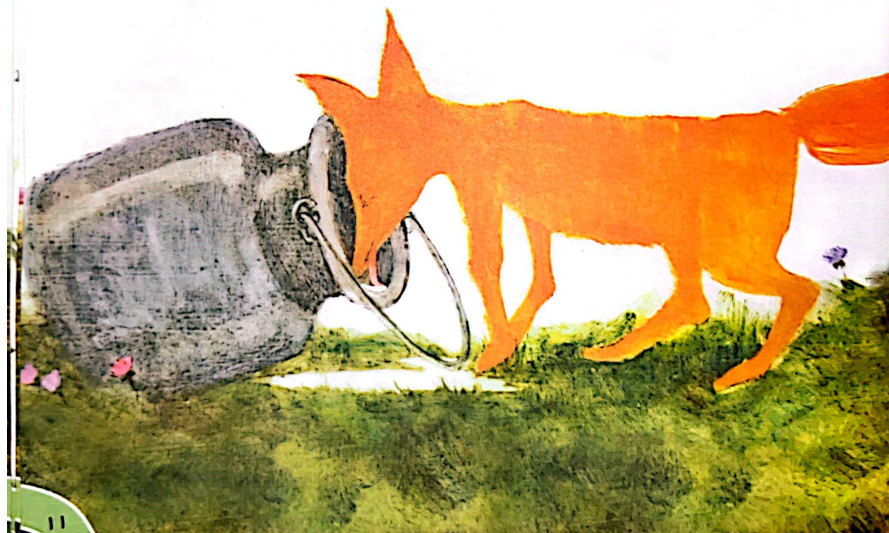
Scanned with CamScanner

روباه یک سطل شیر دید که پیرزنی آن را روی زمین گذاشته بود

و خودش مشغول جمع‌آوری هیزم بود.

قبل از اینکه پیرزن متوجه‌ی روباه شود،

روباه بیشتر شیر داخل سطل را نوشیده بود.





Scanned with CamScanner

پیرزن آن قدر عصبانی شد

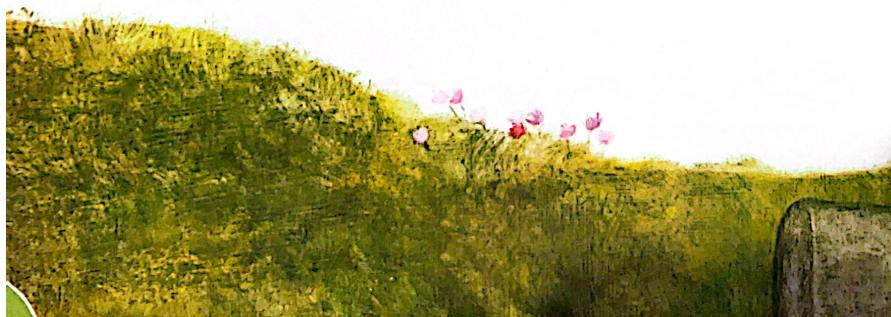
که چنگ زد و چاقویش را برداشت و دم روباه را برید.

روباه شروع کرد به گریه کردن.

«پیرزن لطفاً دم من را پس بده. آن را سر جاییش بدوز و گرنه همه‌ی دوستانم به من می‌خندند.»

پیرزن گفت:

«تو شیر من را پس بده تا من هم دم تو را پس بدهم.»





روپاه اشک هایش را پاک کرد و رفت تا گاوی پیدا کند.

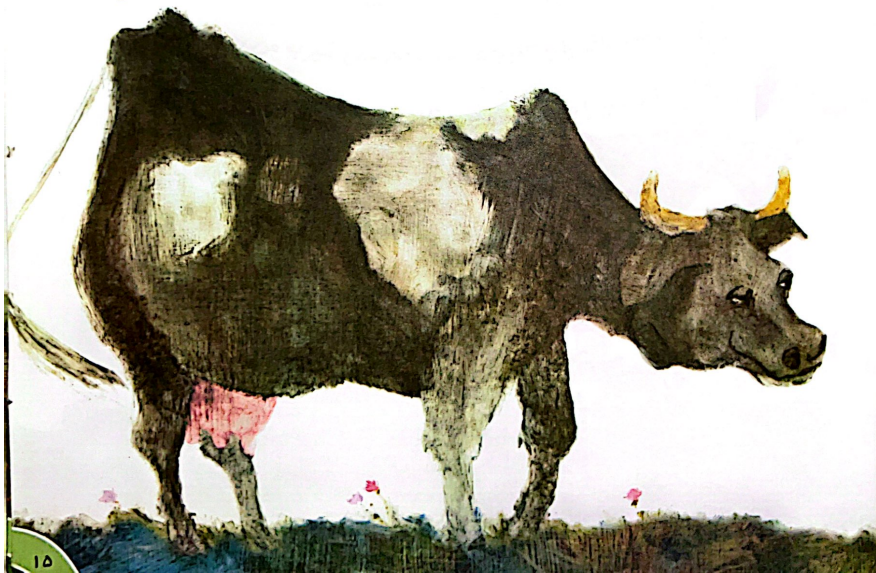
او با التماس گفت:

«گاو عزیز، لطفاً کمی شیر به من بده

تا من آن را به پیرزن بدهم و او هم دم من را سر جایش بدوزد.»



گاو جواب داد:
«من به تو شیر می دهم، به شرط اینکه تو برایم کمی علف بیاوری.»



روپاه چمنزار را صدا زد:

«آه ای چمنزار زیبا، لطفاً کمی علف به من بده

تا من علف را به گاو بدهم و گاو هم کمی شیر به من بدهد.

باید شیر را برای پیروزن ببرم تا او دمم را سر جایش بدوزد.

آن وقت من می توانم پیش دوستانم برگردم.»

چمنزار جواب داد: «برایم کمی آب بیاور.»



روباه به طرف رود دوید و از رود کمی آب خواست.
و رود جواب داد: «برایم یک کوزه بیاور.»



روباه دختر زیبایی را دید و به او گفت:

«خانم عزیز، لطفاً کوزه‌ات را به من بده

تا من بتوانم با آن کمی آب برای چمنزار ببرم و از او کمی علف برای گاو بگیرم

و گاو هم به من شیر بدهد تا شیر را برای پیرزن ببرم و پیرزن هم دم من را سر جایش بدوزد»

آن وقت من می‌توانم پیش دوستانم برگردم.»

دخترک لبخند زد و گفت:

«اگر برایم یک مهره‌ی آبی رنگ پیدا کنی، این کوزه را به تو می‌دهم.»



روپاه یک دست فروش دوره گرد پیدا کرد و به او گفت: «پایین این جاده دختری زیبا نشسته

و اگر تو یک مهره‌ی آبی رنگ به من بدهی که برای او ببرم،

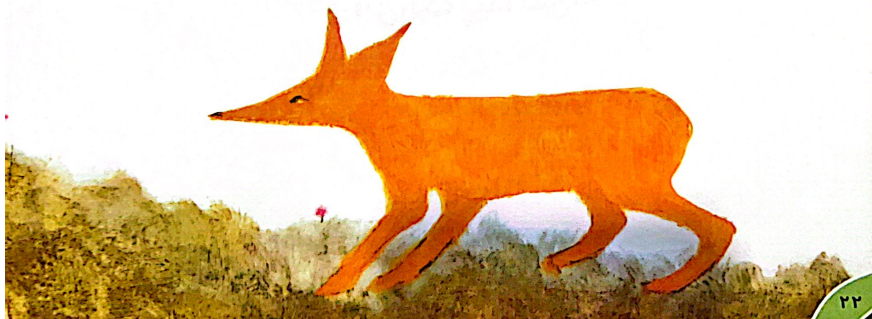
او هم از هر دوی ما خوشحال می شود و کوزه اش را به من می دهد

و من می توانم کمی آب برای چمنزار ببرم و از چمنزار، علف بگیرم و به گاو بدهم

حی و هم کمی شیر به من بدهد و شیر را برای پیرزن ببرم و او هم دم من را سر جایش بدوزد.»

اما دست فروش به روپاه اعتماد نکرد و به او گفت:

«باید بهای مهره‌ی آبی را با یک تخم مرغ بپردازی.»



روباه باز هم پیش رفت و یک مرغ پیدا کرد.

«مرغ عزیز، لطفاً به من یک تخم مرغ بده.

با تخم مرغ من می‌توانم از دست فروش یک مهره‌ی آبن‌رنگ بخرم و مهره را بدهم

و یک کوزه بگیرم و با کوزه برای چمنزار آب ببرم و از آنجا کمی علف برای گاو بگیرم

و شیر گاو را برای پیرزن ببرم تا دمم را پس بگیرم.»

مرغ قدقدکنان گفت:

«تخم مرغ را با کمی دانه عوض می‌کنم.»

رو به کم کم داشت ناامید می شد و وقتی به آسیابان رسید اشک هایش جاری شد.

«اوه، آسیابان مهربان، لطفاً کمی دانه به من بده.

باید این دانه ها را با یک تخم مرغ و تخم مرغ را با یک مهره ی آبی رنگ عوض کنم.

مهره را به دخترک بدهم و کوزه ی او را بگیرم. کوزه را از آب پر کنم و به چمنزار بدهم.

از آنجا علف ببرم برای گاو و شیر گاو را به پیرزن بدهم تا او دمنم را سر جاییش بدوزد.

و گرنه همه ی دوستانم به من می خندند.»





Scanned with CamScanner

آسیابان مرد خوبی بود و خیلی برای روباه ناراحت شد.
پس کمی دانه به او داد تا برای مرغ ببرد و از مرغ، تخم مرغ بگیرد
و تخم مرغ را در عوض مهره‌ی آبی به دست فروش دوره‌گرد بدهد.





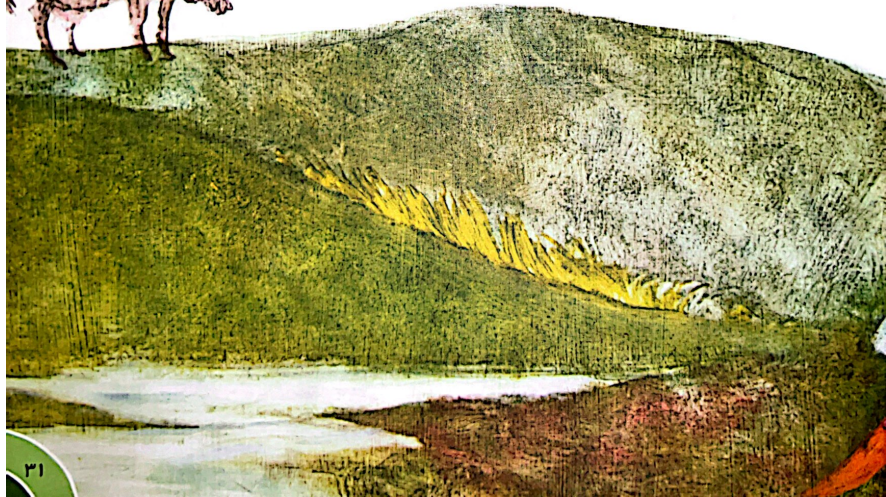
Scanned with CamScanner



مهره را برای دخترک زیبا ببرد و کوزه اش را بگیرد.

کوزه را پراز آب کند و برای چمنزار ببرد تا با علف های آن گاو را سیر کند.

از گاو شیر بگیرد و برای پیرزن ببرد و به این ترتیب دمنش را از او پس بگیرد.





Scanned with CamScanner

دوباه پیش پیرزن برگشت و شیر را به او داد.

بعد پیرزن دم دوباه را با دقت سر جایش دوخت.



Scanned with CamScanner

روباہ دوید
و بہ آن طرفِ جنگل، پیشِ دوستانش رفت.